

مجموعه کتابهای مهارت‌های زندگی

دکتر محمد رضا سرگلزایی



مهارت‌های عاشقانه

سرشناسه : سرگلزایی، محمدرضا، ۱۳۴۹ -
عنوان و نام پدیدآور : ماجراهای عاشقانه/ محمدرضا سرگلزایی.
مشخصات نشر : مشهد : همنشین، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری : ۵۶ ص.
فروست : مجموعه مهارت‌های زندگی؛
شابک : دوره : ۶-۸-۹۵۴۶۸-۹۶۴-۹۷۸-۱-۷ : ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۶۸-۹۶۴-۹۷۸-۱-۷
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : عشق
موضوع : روابط بین اشخاص
رده بندی کنگره : ۵۷۵BF ۵۴ع/ع
رده بندی دیویی : ۱۵۲/۴۱
شماره کتابشناسی ملی : ۲۵۳۱۷۹۰



ماجرای عاشقانه

از مجموعه مهارهای بدگ

دکتر محمدرضا سرگزایی

ناشر: همنشین

نوبت چاپ: چهارم (اول ناشر) ۱۳۹۵

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ: کامیاب

قیمت: ۶۵۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۶۸-۸-۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۶۸-۱-۷

مدیرفروش: ۰۹۱۰۲۰۱۳۹۷۰



یادداشت از یک دوست، به جای مقدمه

شازده کوچولو غمی به یاره هشتم رسید با تعجب به دور و اطراف نگاه کرد. همه جا خیلی بلوغ. شازده کوچولو با تعجب از یکی از آدم‌ها پرسید: چرا این همه آدم بیدار این جا ایستاده‌اند. وی گفت: منتظراند. شازده کوچولو گفت: منتظر چه؟ مردی به رو به رو اشاره کرد و گفت: منتظراند تا کسی را که آنجاست ببینند و اعظم: با او حرف بزنند. شازده کوچولو پرسید؟ چرا؟ مرد به سرعت از او دور شد. شازده کوچولو بدون اینکه پاسخ سؤالش را بگیرد به طرف جایی که مرد اشاره داده بود به راه افتاد. در آنجا یک نفر شبیه بقیه آدم‌ها نشسته بود. شازده کوچولو مؤدب سلام کرد. مرد پاسخ را داد و گفت اول تو بگو! شازده کوچولو

متعجب پرسید: چی بگویم؟ مرد گفت هر چیزی را که برای گفتن‌اش به اینجا آمده‌ای. شازده کوچولو خندید و گفت: آها. خوب ... راستش من دنبال راهی برای ... راهی برای ... نه اصلاً ولش کن. و سکوت کرد. سپس دوباره گفت مردم چرا پیش شما می‌آیند؟ مرد خندید و گفت: برای اینکه بگریند و بشنوند. شازده کوچولو گفت چه چیز را. مرد گفت: ندیده‌ها و نسیده‌ها را و از خندید. شازده کوچولو پرسید، مگر خودشان نمی‌توانند این کار را کنند؟ مرد خندید. سپس آهی کشید و گفت: این روزها همه به یادآوری نیاز دارند. به آ‌ها. یادآوری می‌کنم. شازده کوچولو گفت: چه چیزی را؟ مرد گفت: آنچه درید و آن‌ها نمی‌توانند داشته باشند.

شازده کوچولو کمی فکر کرد و گفت: پس خودت چی، چه کسی به خودت یادآوری می‌کند؟

مرد دوباره خندید و سپس سکوت کرد!

شازده کوچولو دیگر درنگ نکرده و به راه افتاد. اما تمام مدت به فکر می‌کرد.

مردی که تنها با یک طرف صورتش می‌خندید!